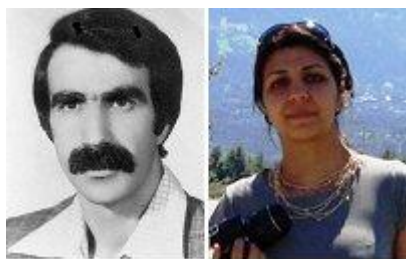


## برای غزال به یاد پدرش، رضا ستوده

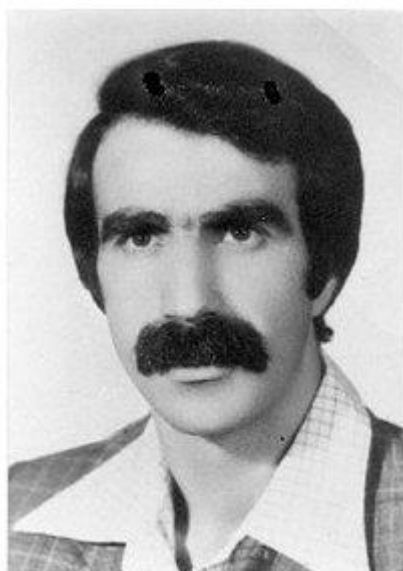
محمد اعظمی



رضا و غزال ستوده

اخیرا غزال ستوده برای شرکت در نمایشگاه عکسی، در ارتباط با افغانستان، به آمریکا سفر کرده است. خبرنگار روزنامه لوموند خانم "کورین له ن" در ارتباط با افغانستان به این نمایشگاه رفته و یکی از مطالب خود را به توضیح عکس های غزال از افغان ها، اختصاص داده است. افزون بر این، در مقاله به

کوتاهی اشاره ای شده است به زندگی مبارزاتی پدر و مادر او. غزال در خانواده مبارزی زاده شده است که در همان سال های اولیه پس از تولد، پدرش رضا ستوده، توسط جمهوری اسلامی در زندان اوین، به جوخه مرگ سپرده می شود. مادر او نسرین سلمان مظفر، از زندانیان سیاسی زیر ۱۸ سال (صغری) حکومت شاه بود، که در آستانه انقلاب با گشوده شدن درب زندان ها، آزاد شد و پس از چند ماه به سازمان چریک های فدائی خلق ایران پیوست و مدتی بعد با پدر غزال، ازدواج کرد و غزال حاصل این ازدواج است. در تاریخ ۲۸ تیر ۱۳۶۲ در ورودی اتوبان کرج به همراه رضا و غزال، که دو سال و نیم بیشتر نداشت، شناسائی می شوند. رضا بلافاصله اقدام به فرار کرده، اما در اثر تیراندازی پاسداران مجروح و دستگیر می شود. اما نسرین موفق می شود خود و غزال را از تور پلیس درآورد. او پس از چند ماهی



زندگی زیرزمینی در تهران، توانست به همراه دخترش از راه کوه های بلند آذربایجان و کردستان، که زیر کنترل شدید سپاه پاسداران قرار داشتند، راهی خارج کشور شود. نسرین دختر خود غزال را با سخت کوشی و تلاش فراوان، پرورش داد. پدر غزال، از انسان های پر شوری بود که فعالیت سیاسی خود را در اواخر دهه چهل با کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان آغاز نمود. در سال ۱۳۵۰ در جریان سفری به ایران، دستگیر شده و پس از پشت سر گذاشتن شکنجه و بازجویی، در یکی از دادگاه های نظامی شاه به سه سال

زندانی محکوم می شود. او با گذراندن محکومیت خود، از زندان آزاد شد. اما پس از مدت کوتاهی فعالیت سیاسی خود را از سر گرفت و در سال ۱۳۵۴ به سازمان چریک های فدائی خلق ایران پیوست و برای بار دوم در اردیبهشت سال ۱۳۵۵ به دنبال ضربات زنجیره ای کرج، قزوین و رشت، که به جان باختن چند تن از فدائیان از جمله بهروز ارمغانی انجامید، مجدداً دستگیر می شود. او پس از شکنجه های قرون وسطائی در دادگاه نظامی به اعدام محکوم می شود. حکم اعدام او در دادگاه تجدید نظر به حبس ابد تبدیل گشت. تاریخ دقیق اولین دیدارمان به خاطرمانده است. فکر می کنم برای نخستین بار رضا را در اواخر سال ۱۳۵۶ در بند چهار زندان شماره یک قصر دیدم. او متولد شهر بروجرد بود. دوران می شناختم اش و او هم با نام ما آشنائی داشت. در همان برخوردهای اولیه خیلی زود با هم دوست شده و روابطمان نزدیک شد. نمی دانم دلیل اصلی نزدیکیمان چه بود. همشهری گری مان بود و یا خصوصیاتى چون رشادت، صمیمیت و شور و سرزندگی اش؟ و شاید هم مجموعه آن ها باعث شد که مهر او در دلم بنشیند. من از شوریدگی و جسارتش خوشم می آمد. در آن دوره، جسارت در زیر تیغ سرکوب برای من و هم نسلانم ارزش والائى داشت. پنهان نمی کنم امروز نیز رشادت هر مبارزی برایم خوشایند و انرژی زا است. از ایستادگی در برابر استبداد برانگیخته می شوم و شور و شعفی در تن و جانم می نشیند. رضا انسانی صمیمی بود که اگر به فرد و یا جریانی اعتماد می کرد پاکبازانه و بدون اما و اگر در مبارزه علیه استبداد و برای آزادی و عدالت با او به سرعت همراه می شد. او از شمار کادرهای جنبش فدائی بود که ارزش انسان ها را درک می کرد و آن را گرمی می داشت. همچنین روابط صمیمانه ای با اطرافیانش برقرار می نمود و امکانات زیادی را پیرامون خود ساخته بود. به دلیل مردم داریش و روابط گسترده ای که با مردم داشت و توانی که در سازماندهی از خود نشان می داد، به تنهائی یک تشکیلات بود. در جریان انشعاب در سازمان فدائی که سازمان واحد، به اقلیت و اکثریت تقسیم شد، با رفقای اقلیت همراه شد و در تشکیلات اقلیت در بخش کارگری فعال بود و در آخرین روزهای که با سازمان اقلیت فعالیت می کرد مسئولیت تشکیلات شمال را داشت. در زمان دستگیری رابطه رضا با سازمان اقلیت قطع شده بود و هنگام دستگیری عازم شمال برای دیدار با برخی از روابط تشکیلاتی خود بود که به همراه نسرين و غزال در تور پلیس گرفتار شده بار دیگر زیر شکنجه های وحشیانه قرار می گیرد و بالاخره در سال ۱۳۶۳ توسط جمهوری اسلامی تیرباران می شود. رضا اکنون در گورستان بهشت زهرا آرامیده است.



غزال ستوده در رشته حقوق بشر بین الملل فارغ التحصیل شده است. در یکی نهادهای دموکراتیک جهانی استخدام گشته و به عنوان نماینده این نهاد از سال ۲۰۰۷ تا ۲۰۱۰ در افغانستان فعالیت کرده است. او برای رعایت حقوق زندانیان بر زندان های پایگاه باگرام در افغانستان، که توسط آمریکائیان اداره می شود، نظارت می کرده است. در کندوز در مرز تاجیکستان با افغانستان نیز یک سال مسئولیت همان نهاد دموکراتیک در آن منطقه، با او بوده است.

"کورین له ن" خبرنگار روزنامه معتبر و شناخته شده لوموند در مقاله ای که برای این روزنامه فرانسوی نوشته و در تاریخ ۱۶ ژوئن ۲۰۱۱ منتشر شده است، پس از توضیح کوتاهی پیرامون سیاست خارجی آمریکا در ارتباط با افغانستان، به دشواری تصمیم گیری رئیس جمهور آمریکا، باراک اوباما برای خروج نیروهای نظامی اش از آن جا و یا تمدید اقامت آن ها، می پردازد و از فشاری که از دو سو به او وارد می شود تا موضع آمریکا متناسب با اهداف آن ها اتخاذ شود، سخن می گوید. او این موضوع را بدون رساندن به نتیجه ای رها کرده به سراغ غزال ستوده در نیویورک رفته و گزارشی دارد از کارهای: "زن جوانی که نمایشگاهی از عکس های افغانستان را در گالری مورلو به نمایش گذاشته" است. سپس می گوید که: " غزال ستوده یک حقوق دان جوان فرانسوی ایرانی الاصل است که پیانو و تحصیلات خود در رشته حقوق را رها کرده است تا خود را وقف اهداف انسان دوستانه کند. در

افغانستان او شاهد فروافتادې چند بمب کشورهای غربی به روی روستاهایی بوده است که او در آن مناطق فعالیت بشر دوستانه داشته است. به رغم زیستن در محیط جنگ زده، در عکس هایش نشانی از جنگ دیده نمی شود. "غزال برای نمایشگاه عکس خود در نیویورک نام "آثاری از افغانستان" را برگزیده است. خبرنگار روزنامه لوموند در این باره می نویسد :

« آثاری از افغانستان" شامل هجده عکس است. عکس ها، برشی است از یک دوره در کشوری فراموش شده، که زمان را در خود متوقف کرده اند. آلبوم، یادگاری است از افغانستان، که از کابل تا مزار در عین عبور از بامیان در آن ها ماندگار شده است. در عکس ها پشتوهایی دیده می شوند که چین و چروک های جاودانه بر چهره داشته و دستاری بر سر دارند. گویی این ها دوران شوروی، حاکمیت طالبان و جنگ فعلی را بدون هیچ تغییری در زندگی شان و با همین شکل و شمایل پشت سر گذاشته اند. در یکی از عکس ها دختر کوچولوی چای فروشی را در حال تماشای بازی بزکشی و چوگان افغانی می بینیم که با دست ها و ناخن های زیبا و مرتب خود لیوان ها را نگاه داشته است. همچنین مناظری را مشاهده می کنیم که با سبک های شناخته شده کلاسیک (نشانی جغرافیک) متفاوتند. در عکس دیگر، نگاه خصمانه زنی که کودکی را در آغوش گرفته جلب نظر می کند و پرسش انگیز است که این خشم از چیست؟ در عکس دیگر، پسر کوچک ۴ یا ۵ ساله ای با حالتی متأثر را نشان می دهد که با عینکی (نزدیک بین) بر چشم که به بالا نگاه می کند. معلوم نیست که به آسمان نگاه می کند یا آدم بزرگ ها را می نگرد؟ برای بیننده این عکس، روشن نیست که چه بر او گذشته است؟»

آشنائی "کورین له ن" با غزال و مادرش نسرين ستوده به سال ۱۳۶۳ بر می گردد. او نخستین بار از طرف روزنامه لیبراسیون به عنوان خبرنگار برای تهیه خبر از وضع فراریان ایران، از کشور فرانسه به ترکیه رفته بود. شاید اولین تجربه جدی کار خبرنگاری او در این سفر رقم خورد. زندگی و سرنوشت نسرين و غزال به نظر "کورین له ن" جالب و جذاب و پرکشش جلوه نمود. از این رو آشنائی با این مادر و دختر در ترکیه، که با شنیدن برخی از فرازهای زندگی آن ها شروع شد، ادامه می یابد و تا امروز تداوم پیدا کرده و اکنون با عاطفه و مهر نیز در هم آمیخته است. شاید این آشنائی که سال ها تداوم پیدا کرده، دلیلی است که این خبرنگار را وادار می کند تا در هر کجا که غزال حضور می یابد، در صورتی که امکانی داشته باشد به سوی اش رود و در باره اش بنویسد. او مطلب لطیف و عاطفی خود را در باره او چنین ادامه می دهد:

"غزال همیشه خیلی پر جوش و خروش بوده است. او را زمانی که چهار سال داشت(البته غزال در این دوره سه ساله بوده است) در استانبول دیده بودم. او در آپارتمانی با نسرين مادرش، یکی از چهره های جوان انقلابی آن دوره، که با پای پیاده از دست رژیم ملاحا از کشورش ایران، فرار کرده و پناهنده شده بود - زندگی می کرد. همان موقع هم او اهل چالش و مبارزه جویی به نظر می آمد. هیچ چیز مانع نمی شد که او را از تحرک باز دارد. او

روی تخت خود نا آرام و بی قرار بود. نگاهی به دوردست ها داشت! من در آن زمان گزارشی تهیه کرده و منتشر کردم که به پناهندگان ایرانی اختصاص داشت. پناهندگانی که در ترکیه جمع شده و منتظر ویزای غرب بودند. سال ها بعد زمانی که غزال در این زمینه ها فعال شده بود و تحقیق خودش را شروع کرده بود، از من خواست که آن مطلب را در اختیارش بگذارم تا آن را بخواند. غزال درست در همان سن و سالی که مادرش از ایران فرار کرده بود، برای دیدار خاله هایش، که چندان هم آن ها را نمی شناخت، به تهران رفت. در این سفر او زندان اوین (منظور کمیته مشترک ضد خرابکاری در دوره شاه و بند ۲۰۰۰ اوین در زمان جمهوری اسلامی است که به موزه تبدیل شده است) را هم دید، جایی که مادرش نسرين و خاله اش، توسط رژیم شاه بازداشت و شکنجه شده بودند. غزال به گورستان بهشت زهرا رفت تا از مزار پدرش دیدن کند و با او از نزدیک حرف بزند.

"کورین له ن" در ادامه مطلب خود به اختصار به ماجرای تیراندازی به پدرش، مجروح و دستگیر شدن او و فرار مادرش به همراه غزال از مهلکه می پردازد و در ادامه اطلاع می دهد که غزال به زبان فرانسه داستان خود را در کتابی به نام "لیمو شیرین" آماده کرده است که به زودی منتشر می کند و سپس چنین ادامه می دهد:

"غزال میخواهد یادآوری کند که افغانستان کشور طالبان نیست، بلکه سرزمین افغان هاست. کشور آن پیرمردی ست که نگاهی ملایم و آبی کم رنگ دارد .... می خواهد بگوید افغانستان کشور آن زنی است که با نگاهی خشم آگین کودکش را در آغوش دارد. یعنی رنی که مدتی در زندان بوده است. شاید به خاطر اعتراض و شورش، شاید مثل خیلی از زن ها به خاطر «بی اعتنائی به مقررات اخلاقی» و شاید هم تنها به خاطر این که «رویا و آرزویی در سر داشته» است. آخر در کشوری مثل افغانستان بنا به گفته غزال داشتن برخی افکار هم جرم محسوب می شود. از آن جا که عکس ها در محل توزیع کمک های انسانی گرفته شده است، در نگاه آن زن می شود خواند که او خودش را دارد با آن هایی که برای ارائه ی کمک ها آمده اند، مقایسه می کند: اگر غربی ها برای کمک به ما آمده اند، پس چرا چنین رفتار می کنند؟ چرا این لباس های بی رنگ و رو را بین ما توزیع می کنند؟ در چهره ی او این خواست را می توان حس کرد که می گوید « من هم شلوار جین مثل شما می خواهم»!

در نمایشگاه عکس، از پسر کوچکی که عینک بر چشم دارد دو عکس در کنار هم وجود دارد. شاید قرار دادن دو عکس به این دلیل باشد که این پسر دو برادرش را در بمباران متحدین (نیروهای غربی حاضر در افغانستان) از دست داده است. انفجار آن بمب ها چنان قوی بود که پاهای بچه را روی درختی یافتند. عکس دیگر از مادری است که از یافتن دارو برای تسکین درد فرزندش نا امید شده روی سوختگی کودکش شکر ریخته است!

غزال می گوید که یکی از عکس ها از پیر مردی است که رفتارش او را به شدت متاثر کرده است. این پدر در یکی از دیدارها به خاطر اینکه فرزندش را

نیز همراه خود بر سر قراری رسمی آورده است، عذر خواهی می کند. این کودک بعد از بمباران ها دستخوش شوک شده و از آن پس پدر خود را لحظه ای ترک نمی کرده است، به مخص این که هواپیماهای بی سرنشین در آسمان روستا می چرخند، بچه با حالتی وحشت زده و بی قرار به آسمان نگاه می کند. پدر می گوید: او را ببخشید!!"

"کورین له ن" با این جمله نوشته خود را در باره همان "زن جوانی که نمایشگاهی از عکس های افغانستان را در گالری مورلو به نمایش گذاشته" است، به پایان می رساند. او می خواهد از طریق توضیح معنای عکس های این نمایشگاه، خواننده روزنامه لوموند را با عمق فاجعه ای که در افغانستان رخ داده است، آشنا کند و به اندیشیدن وادارد. متحدین خارجی، افغانستان را بمباران کرده اند. در اثر انفجار بمب ها در عملیات نظامی، کودکی روانش پریشان شده و تعادل خود را از دست داده است. پدر افغانی اما از رفتار فرزندش که در نتیجه این بمباران تعادلش به هم خورده است از نمایندگان همان کشورها، که بمب بر سر فرزندش ریخته اند، پوزش می طلبد!!"